

یک داستان واقعی درباره فردی که یک دقیقه پیشتر شاد و خوشحال زندگی می‌کرد، اما یک دقیقه پس از آن جهان رفت

## شما فقط دو بار زندگی می‌کنید!

شدند. آنها به سرعت بر بالین او ظاهر شدند. در ابتدا تصور آنها این بود که هوار در تنها از هوش رفته بود اما پس از چند لحظه هر دو متوجه شدند که هوار در نه تنفسی دارد و نه هیچ گونه علامتی از زنده بودن از خود نشان می‌دهد. آنها بلافاصله به کمک کارکنان در فرودگاه لوازم نجاری که آنها هم متوجه ماجرا شده بودند، مرکز کمک‌های اضطراری را از جریان باخبر ساختند.

### چهار و پنجاه و هفت دقیقه

آل وروی که خود زمانی به عنوان داوطلب در خدمت افراد آتش‌نشانی در شهر بودند و تا حدودی با پروسه کمک‌های اضطراری آشنایی داشتند، تصمیم گرفتند تا هنگام ورود آمبولانس که سه تا پنج دقیقه به طول می‌انجامید، خود عملیات فشار و ماساژ روی قلب را آغاز کنند تا شاید شانس هوار در برای زنده ماندن افزایش دهند و بدین ترتیب آنها به نوبت شروع کردند. اما هیچ واکنشی از جانب هوار در مشاهده نشد.

### ساعت پنج بعد از ظهر

آمبولانس آژیر کشان سر رسید و دو بهیاریه به کمک آل وروی، پیکر سنگین هوار در را بلند کرده و به درون آمبولانس منتقل کردند تا قبل از آنکه تصمیم گرفته شود که او به چه بیمارستانی و برای چه نوع درمانی منتقل شود. بر طبق قانون بهیاران خود عملیات نجات را در آمبولانس شروع کنند. آنها متوجه شدند که مشکل مربوط به قلب است. بنابراین در نخستین گام ساعت ویژه عملیات نجات را که اصطلاحاً به آن ساعت زندگی گفته می‌شود راه‌اندازی کردند. این ساعت میزان دقایقی را نشان می‌دهد که پس از آن شخص جان باخته تلقی می‌شود.

در واقع برای هوار در چهل دقیقه زمان تعیین شد که باید تا سپری شدن این ۴۰ دقیقه علائمی از زندگی در او مشاهده می‌شد و گر نه کار تمام شده اعلام می‌گردید. مشکل دیگری که بهیاران با آن مواجه شده بودند مربوط به بیمارستانی بود که هوار در باید به آن منتقل می‌شد. در واقع در آن شهر کوچک و شهرهای اطراف، کلینیک پیشرفته و اختصاصی برای قلب وجود نداشت و نزدیکترین بیمارستان، کلینیک قلب موسوم به مایو بود که در فاصله ۵۰ کیلومتری قرار داشت و با توجه به زمان باقیمانده تنها راه انتقال هوار در به آن کلینیک، از طریق هلی کوپتر بود. بنابراین در آمبولانس با کلینیک قلب مایو تماس گرفته شد و از آنها خواسته شد تا هلی کوپتر خود را که در واقع نوعی آمبولانس با قابلیت پرواز بود به آنجا اعزام کنند. فاصله پروازی تا گودهیو در حدود ۱۴ دقیقه تخمین زده می‌شد که البته آن هم به وضعیت جوی و هوای مناسب بستگی داشت.

### پنج و سه دقیقه - ۳۷ دقیقه تا مرگ

قبل از آنکه هلی کوپتر هم پرواز خود را شروع کند برای بهیاران و سایر افرادی که در آن لحظات در کنار هوار در بودند، تنها یک وظیفه باقیمانده بود و آن هم ادامه بر فشار روی قلب بود که به عملیات C-R-P مشهور می‌باشد که در فواصل آن باید از شوک الکتریکی هم که دستگاه آن در آمبولانس وجود دارد

### زندگی هوار

«هوار در ساتیز رطی ۳۰ سال گذشته خود را به عنوان سر آشپز خبره تثبیت کرده بود. او آشپز خانه برخی از بهترین و مشهورترین رستوران‌های نیویورک را اداره کرده بود. اما ناگهان زمانی به خود آمده که ۵۴ ساله شد و در زندگی خصوصی خود به هیچ دستاورد اساسی و معنی‌دار دست نیافته بود. به غیر از آنکه پس‌انداز قابل توجهی را گردآورده بود تا آینده خود را تضمین کند. به همین دلیل هم تصمیم گرفت تا سرانجام به نصیحت‌های دوستان چندین و چند ساله خود توجه کرده و خود را بازنشسته کند. آنگاه به شهری کوچک و آرام در مینه‌سوتا نقل مکان کرد تا در آنجا سرانجام با نامزد چندین ساله‌اش ازدواج کرده و زندگی توأم با آرامشی را دنبال کند، اما ناگهان اتفاقی افتاد که نقشه‌های او را در آغاز راه متوقف کرد. او جان باخت!»

### شهری کوچک به نام گودهیو

هوار در برای بقیه زندگی خود یک خانه زیبا اما قدیمی را در شهری کوچک در ایالت مینه‌سوتا به نام گودهیو خریداری کرده بود. او و نامزدش، تامارا، بدین شکل برنامه‌ریزی کرده بودند، که هوار در یکی دو هفته جلوتر به گودهیو نقل مکان کند و از آنجا که دیگر دوران بازنشستگی را آغاز کرده بود و زمان فراوانی را در اختیار داشت، خودش به اتفاق یکی دو کمک به تعمیر و بازسازی خانه قدیمی اقدام کنند تا هنگام ورود تامارا، همه چیز برای آنها آماده باشد آنها پس از ده سال نامزدی سرانجام تصمیم به ازدواج گرفته بودند در حالی که هوار در ۵۴ ساله شده بود و تامارا هم ۳۸ سال داشت. آرزوی بزرگ تامارا هم این بود که تا قبل از آنکه زمان را از دست بدهد بچه‌دار شود و بدین ترتیب در کنار هوار در و فرزندش زندگی خوبی را دنبال کند. پس از ورود هوار در به گودهیو، شهر همان شکلی بود که هوار در در ذهن خود آن را تجسم کرده بود. آرام، بدون سر و صدا و جمعیتی که به زحمت به پنج هزار نفر می‌رسید. و آنگاه هوار در کار روی خانه را آغاز کرد. هوار در اصولاً قابلیت‌های فراوانی داشت و در زندگی همه کارهای خود را انجام داده بود. او به ندرت برای تعمیر چیزی به کارشناس و خبرگان مراجعه می‌کرد و خودش تعمیرات را انجام می‌داد و به همین دلیل هم در طول زندگی خود از بسیاری از هزینه‌ها، جلوگیری کرده بود. و اکنون هم به نظر خودش به مهم‌ترین تعمیر در زندگی خود اقدام کرده بود یعنی بازسازی و تعمیر خانه‌ای که او سرانجام زندگی مشترک خود را در آن آغاز می‌کرد و به همین دلیل هم با انگیزه و هیجان فراوانی کار روی خانه را آغاز کرده بود. ضمن آنکه برای ورود تامارا هم دقیقه شماری می‌کرد. هوار در برای انجام نقشه‌ها و اهداف خود از اول ژانویه سال ۲۰۱۱ بازنشستگی خود را پس از ۳۰ سال فعالیت آغاز کرده بود و تصویری که در دیگر هیچ چیز نمی‌توانست جلودار نقشه‌های آینده او باشد. هوار در پس از آنکه

کر بسمس و سال نو را در کنار تامارا جشن گرفت از روز بعد، یعنی دوم ژانویه به شهر جدید نقل مکان کرد و قرار بر این شد تا تامارا هم طی دو هفته آینده ترتیب باز خرید خود را از محل کارش داده و آنگاه او هم به گودهیو نقل مکان کند. به نظر هوار در این دو هفته زمان کافی برای پایان دادن به تعمیرات و بازسازی بخش‌هایی از خانه قدیمی و تازه خریداری شده بود تا به محض ورود تامارا آنها مراسم ازدواج را به انجام رسانده و زندگی مشترک و نو در خانه نو را آغاز کنند. و بدین شکل بود که هوار در مشغول کار شد.

### پنجم ژانویه ۲۰۱۱ ساعت ۵:۰۰ دقیقه:

هوار در مسؤول تعمیر قفسه‌های آشپزخانه بود. تنها چند دقیقه پیشتر کمک‌های او که هشت ساعت کار روزانه را به اتمام رسانده بودند، از کار دست کشیده و عازم منازل خود شده بودند و هوار در احساس می‌کرد که می‌تواند خودش تا غروب آشپزخانه را هم به اتمام برساند. اما در حین کار متوجه شد که نیاز به چند قطعه تخته و میخ با اندازه‌های خاص دارد. به همین دلیل تصمیم گرفت تا چند دقیقه‌ای کار را متوقف کند و برای خرید لوازم مورد نیاز به فروشگاه برود. بنابراین همانطور در لباس کار، سوار بر اتومبیل وانت تویوتا‌ی خود شد و پنج دقیقه بعد هم در مقابل فروشگاه لوازم نجاری و آهنگری توقف کرد و از اتومبیل پیاده شد. او نگاهی به ساعت خود انداخت که چهار و پنجاه و پنج دقیقه را نشان می‌داد. او پس از پیاده شدن از اتومبیل در پیاده‌رو چند گام به سوی فروشگاه برداشت. و در حالی که دو سه متری به ورودی فروشگاه باقی مانده بود. هوار در ناگهان کنترل روی هیکل یکصد کیلویی خود را از دست داد و نقش بر زمین شد و دیگر هیچ اثری از زنده بودن در خود نشان نداد.

### چهار و پنجاه و شش دقیقه

آل وروی که دو برادر که در همسایگی فروشگاه ابزار نجاری، مستشاراً صاحب یک تعمیرگاه اتومبیل بودند، نخستین کسانی بودند که متوجه پیکری بی‌جان هوار در